

مجله‌ی حافظ‌پژوهی (مرکز حافظ‌شناسی - کرسی پژوهشی حافظ)
دوره‌ی ۲، شماره‌ی ۱، پیاپی ۳، بهار و تابستان ۱۴۰۲، صص ۲۱۶-۲۰۳

جلوه‌های حافظانه در اشعار احمد شاملو

شیوا متحد*

چکیده

پژوهش حاضر می‌کوشد جلوه‌های حضور حافظ را در شعر معاصر و به‌ویژه در شعر احمد شاملو بررسی کند. از آنجا که حافظ، به‌عنوان بخشی از میراث کهن شعر فارسی، همواره مورد توجه معاصران بوده‌است و مستقیم و غیرمستقیم در کلام ایشان جلوه می‌کند، بررسی این تأثیرپذیری‌ها از شعر او، به فهم بهتر شعر معاصر و کشف زوایای پنهان اندیشه‌ی شاعران معاصر می‌انجامد. پژوهشگر می‌کوشد شعر شاملو را با رویکردی بینامتنی و شیوه‌ای تحلیلی - توصیفی واکاوی کند تا تأثیرهای واژگانی و محتوایی حافظ را از شعر شاملو استخراج نماید و نحوه‌ی این اثرپذیری را شرح دهد. درنهایت این نتیجه حاصل می‌شود که شعر شاملو، هم به شیوه‌ی آشکار در حوزه‌ی واژگانی و هم به شیوه‌ی پنهان و با اسلوب آشنایی‌زدایی، از کلام حافظ تأثیر پذیرفته‌است، اما این اثرپذیری، به هیچ روی، رنگ تقلید ندارد، بلکه گامی تازه در بهره‌گیری از میراث کهن شعر فارسی، در ساخت و پرداخت معانی تازه و بکر است. تعداد اشعاری که این تأثیرپذیری را به‌روشنی می‌نمایاند اندک است، اما همین میزان نیز بیانگر توجه عمیق شاملو به میراث کهن شعر فارسی و شایسته‌ی توجه است.

واژه‌های کلیدی: حافظ، شاملو، تأثیرپذیری، آشنایی‌زدایی، واژه‌های حافظانه، مفاهیم حافظانه.

* دانش‌آموخته‌ی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز. mottahed_1986@yahoo.com

۱. مقدمه

از سده‌ی هشتم هجری، که روزگار درخشش خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی در سپهر شعر و ادب پارسی است، بیش از ۶۰۰ سال می‌گذرد. بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند که تأثیر حافظ از ادبیات پیش از خود، تا چه اندازه بوده و شعر فارسی پس از وی، چه راهی پیموده‌است. بی‌گمان شخصیت ادبی خواجه‌ی شیراز آن‌چنان بزرگ و مؤثر است که می‌توان شعر فارسی را به دوره‌ی پیش از او و پس از او تقسیم کرد؛ دامنه‌ی تأثیر کلامش آن‌چنان گسترده است که تا زمان حیات شعر و ادب فارسی، طرز سخن، تکیه‌کلام‌های او و نام بزرگش در سخنان پارسی‌گویان و پارسی‌سرایان باقی خواهد ماند.

شعر حافظ مانند رودی است کوچک اما خروشان، که بر پهنه‌ی بی‌کران زبان و ادب فارسی جریان دارد و هنگامی که به رودهای دیگر می‌پیوندد، مسیری پویا و پیدا را می‌پیماید تا به دریای شعر فارسی بریزد و بی‌شک پیوند رودهای کوچک سبب زندگی و تازگی شعر فارسی در گذر زمان است. هریک از شاعران، به‌نوعی، با سنت ادبی پیش و پس از خود ارتباط دارند. می‌توان گفت که شاعر در روزگار خود، پیوندی دوسویه با پیشینیان و آیندگان خود دارد. کلام قدما همچون ریشه‌های درختی است استوار که در بن زمین جای دارد و پیوسته شاخ‌وبرگ‌هایی تازه بر آن افزوده می‌شود. اگر شاعر امروز با پیشینیان ارتباط نداشته باشد، بی‌ریشه می‌شود و دیگر کسی زبانش را نمی‌فهمد. از این روست که در شعر هر شاعری می‌توان نشانه‌هایی را از کلام پیشینیان دید. کلام حافظ نیز بر شانه‌های پیشینیان پا گذاشته و بالیده‌است، اما تأثیرپذیری او، به هیچ وجه، نشانه‌ی ضعف هنری‌اش نیست؛ حافظ کلام دیگران را گرفته و بسیار پخته‌تر و آراسته‌تر، با نشان خاص خود، ارائه کرده‌است. از این رو هنگامی که کلام سحرانگیز او را در بستر شعر فارسی می‌نگریم، به تعبیر استاد خرمشاهی، اندکی از شگفتی‌مان کاسته می‌شود، چراکه می‌دانیم بخشی از هنرنمایی‌های حافظ، در شعر پیشینیان نیز وجود دارد. با این حال، اعجاب از هنرمندی او در پروردن این معانی و الفاظ و ارائه‌ی آن‌ها به شیوه‌ی حافظانه، همچنان پابرجاست. به این ترتیب، تأثیر چهره‌های ماندگار شعر بر کلام

آیندگان، امری آشکار و روشن است. به همین خاطر است که تأثر معاصران از شعر حافظ نیز طبیعی است و برای خواننده‌ی سخن‌سنج، یافتن رد این تأثیرپذیری چندان دشوار نیست و با اندکی تعمق در اشعار معاصر می‌تواند به آن دست یابد.

۲. بیان مسئله

حافظ در شعر معاصر فارسی، از دو جهت حضور دارد: هم از این رو که شعرش بخشی از میراث ادبی ماست و همگام با شعر معاصر به دنیای امروز نیز وارد می‌شود و هم این که به‌عنوان یک شخصیت تأثیرگذار ادبی، به شعر امروز تشخیص می‌بخشد و پایه‌های آن را استوار می‌کند. شیفتگی معاصران به حافظ، هم بخشی از فرایند تحول و تکامل شعر فارسی است و هم گویای نقش حافظ در این رشد و بالندگی است که به‌عنوان سرآمد غزل‌سرایان فارسی، در کنار سعدی حضور دارد. شعر حافظ، از روزگار خودش تا به امروز، محل رجوع همهی اقشار و گروه‌های مردم بوده‌است. درباره‌ی عمومیت شعر حافظ، بسیار گفته‌اند و خواننده‌ایم و شنیده‌ایم، که حافظ شاعری است صادق و صمیمی و زبان حال روزگار خویش به معنای عام است. شعری که در دیوان حافظ می‌خوانیم شعر انسان است، با تمام غم‌ها، شادی‌ها، دردها، ناتوانی‌ها، رنج‌ها، غصه‌ها و تمام امیدها و آرزوهای او. درک حافظ از روزگار خودش و به‌تصویر کشیدن انسانی جهانی با تشویش‌ها، آرامش‌ها و ناهنجاری‌هایش، او را به شاعری پیوسته معاصر تبدیل کرده‌است که زبانش در هر حال، زبان حال انسان عصر است. شاید این انسان‌گرایی حافظ و معاصربودنش نسبت به دوره‌ی خویش را بتوان وجه اشتراک پیدا و پنهان او با احمد شاملو دانست. احمد شاملو نماینده‌ی شعر سپید و کسی است که پیغام هنری نیما را به‌درستی درک کرد و راه او را ادامه داد؛ اندیشه‌ی نیما در ذهن شاملو بارور شد و به کمال رسید و او را سرآغاز جریانی قرار داد که شعر منتور نامیده شد.

با وجود این آفرینش تازه، شاملو میراث کهن شعر پارسی را فراموش نکرده‌است. حافظه‌ی شعری او سرشار از نمونه‌های آرکائیک است که اگرچه شناسنامه‌ای به نام

شاعر دارند، اما گواه جاری بودن شعر کهن در رگ‌های سخن اوست. حافظ، به‌عنوان بخشی از پیشینه‌ی شعر فارسی، ساکن ذهن و زبان شاملوست. کتاب *حافظ شیراز به روایت احمد شاملو*، هرچند از حیث روش‌شناسی و توجه به اعتبار نسخه‌ها و نیز روش برگزیدن نسخه‌های برتر، کوششی علمی نیست و انتقادات بسیاری را به‌همراه داشته‌است، اما همین تصحیح نقادانه گویای نگاه عمیق وی به شعر حافظ و تأثیر آن بر زندگی شعری و ادبی اوست. شاید بتوان گفت که تسلط شاملو بر زبان فارسی و ذوق سرشار و ذهن پویای او، یکی از دلایل برداشت‌های سلیقه‌ای و به‌گزینی واژه‌ها در تصحیح دیوان حافظ است که از روش علمی، فاصله‌ی زیادی دارد. به هر حال، نمود علاقه و توجه او به این میراث ماندگار ادب فارسی است.

۳. پیشینه‌ی پژوهش

تعداد پژوهش‌هایی که به تأثیر حافظ بر شعر معاصر و حضور حافظ در شعر امروز پرداخته‌اند، بنابر جذابیت حافظ و جریان شعرش در اندیشه‌ی معاصر، شایسته‌ی توجه است و بسته‌به نام‌آوری شاعران این روزگار، تعداد پژوهش‌ها درباره‌ی شعر ایشان و پیوند آن با حافظ نیز بیشتر است. فراوانی پژوهش‌های مربوط به یک شاعر نشان می‌دهد که شعرش چقدر از سوی مخاطبان پسندیده شده‌است. برای نمونه، تعداد پایان‌نامه‌ها و مقالاتی که به حافظ در شعر شفيعی کدکنی، امیرھوشنگ ابتهاج یا سهراب سپهری پرداخته‌اند بیش از دیگر شاعران است. مقاله‌ی «تأثیر حافظ بر ذهن و زبان شفيعی کدکنی» (۱۳۹۸) چگونگی جمله‌بندی و بهره‌گیری از امکانات زبانی را میان حافظ و شفيعی کدکنی مقایسه می‌کند. مقاله‌ی «بررسی تطبیقی اسطوره‌های ملی و میهنی در شعر حافظ و شفيعی کدکنی» (۱۳۹۶) دل‌بستگی شفيعی کدکنی را به میراث اسطوره‌ای ایرانی با حافظ مقایسه می‌کند و اگرچه مشابهت‌هایی میان این دو یافته‌است، اما درنهایت به‌نظر نمی‌رسد که شباهت دو شاعر در بهره‌گیری از اسطوره‌های

ملی - میهنی، دلیل بر شباهت ایشان باشد، هرچند دل‌بستگی شفيعی کدکنی به حافظ، در لفظ و معنای شعرش واضح است.

«سایه‌ی حافظ در غزل‌های سایه» (۱۳۸۴) و «بررسی مقایسه‌ای شعر حافظ و هوشنگ ابتهاج» (۱۳۹۲) دو نمونه از مقالاتی‌اند که به تأثیرپذیری سایه از حافظ پرداخته‌اند و در لفظ، معنا و مفاهیم مشترک، تأثیرپذیری هوشنگ ابتهاج را از غزل‌های حافظ نشان می‌دهند. در کنار این پژوهش‌ها، مقالاتی نیز به مقایسه و تطبیق شعر حافظ با سهراب سپهری، رهی معیری، شهریار و دیگر شاعران معاصر پرداخته‌اند که از دیدگاه زبانی و محتوایی، متأثر از شعر حافظ بوده‌اند.

یکی از جدیدترین پژوهش‌هایی که به‌لحاظ روش تحقیق و بررسی شعر معاصران با حافظ، به پژوهش حاضر نزدیک است مقاله‌ی «بازآفرینی مضامین محوری شعر حافظ در شعر معاصران» (کاظمی سنگدهی و دیگران، ۱۴۰۰) است که حضور اندیشه‌های محوری حافظ را در شعر برخی از شاعران معاصر شرح می‌دهد و به آشنایی‌زدایی‌های مفهومی معاصران را از این مفاهیم مطرح می‌کند. اگرچه مقاله اطلاعات تازه‌ای از محورهای شعری حافظ در ذهن و زبان معاصران را دربر دارد و حضور تصاویر حافظانه و مفاهیم اندیشگانی حافظ را در شعر معاصران مطرح می‌کند، اما پژوهشگر برای انتخاب معاصران، معیار خاصی را مطرح نکرده‌است. همچنین اشاره نمی‌کند که به مطالعه‌ی کدام‌یک از آثار شاعران معاصر پرداخته و نمونه‌ها از کدام دیوان‌های شعری استخراج شده‌اند و نیز درباره‌ی شیوه‌ی تحلیل اشعارشان اطلاعات خاصی ارائه نشده‌است. به‌رغم همه‌ی پژوهش‌ها درباره‌ی حضور حافظ در شعر معاصران، تاکنون پژوهشی مستقل به تأثیر کلام حافظ و حضورش در شعر احمد شاملو نپرداخته‌است. از این‌رو مقاله‌ی پیش‌رو می‌کوشد مضامین محوری و تأثیرهای کلامی از حافظ را در شعر شاملو بررسی کند.

۴. شیوه‌ی پژوهش

این پژوهش به شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی و برپایه‌ی رویکردهای بینامتنی و تأثیرپذیری‌های شاملو از شعر حافظ انجام شده‌است؛ به این صورت که تمام دفترهای شعری شاملو، به ترتیب زمان سرودن، بررسی شده‌اند و نمونه‌هایی که نشان‌دهنده‌ی حضور حافظ در شعر او بوده‌اند استخراج گردیده‌اند. آنگاه مقاله می‌کوشد زمینه‌های این اثرپذیری و جنبه‌های ساختاری و محتوایی آن را بررسی کند و در اختیار مخاطب قرار دهد.

۵. بررسی و تحلیل

حضور حافظ را در شعر شاملو می‌توان در دو شاخه تقسیم‌بندی کرد: یکی حوزه‌ی واژگانی و دیگری محتوا و مضمون.

۱.۵. توجه به حافظ در حوزه‌ی واژگان

بهره‌گیری شاملو از واژگان کهن و توجه ویژه به دستور زبان قدیم فارسی، از موضوعاتی است که همواره در شعر وی مورد توجه قرار گرفته‌است. چنین واژه‌ها، دستور زبان آرکائیک و بسامد بالای واژگان کهن همواره پیوندی نزدیک میان شاملو و شعر کلاسیک فارسی ایجاد کرده‌است. در این زمینه، پژوهش‌های فراوانی انجام شده‌است که ذکر آن‌ها ضروری به نظر نمی‌رسد، اما باستان‌گرایی شاملو هنگامی که با توجه به شعر حافظ بررسی شود، گویای تعمدی است که شاعر در شبیه شدن به حافظ دارد؛ نام حافظ بر زبان شاملو جاری است و در حافظه‌اش جای دارد، چنانکه حافظ را به نام خوانده و با خویش برابر نهاده‌است، که سخن اول از حافظ است و سخن آخر از شاملو:

اسم اعظم / آن چنانکه / حافظ گفت / و کلام آخر / آن چنان / که من

می‌گویم.

(شاملو، ۱۳۷۹: ۷۳۷)

این اشاره‌ای است به نام اسم اعظم، هنگامی که حافظ قدرت اسم اعظم را به یاری می‌طلبد و در دل، به آن امید دارد که گره‌گشای فروبستگی‌ها باشد:

اسم اعظم بکند کار خود، ای دل، خوش باش

که به تلبیس و حیل، دیو سلیمان نشود

(حافظ، ۱۴۰۱: ۱۵۴)

افزون بر این، شاملو از عبارتهای حافظانه نیز بهره برده است. یکی از این عبارتهای ترکیب «داس مه نو» است. ماه در شعر حافظ، به داس تشبیه شده است و در مزرع سبز فلک، خودنمایی می‌کند. در شعر شاملو نیز ماه نو به شکل داسی برآمده است:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام درو

(همان: ۲۸۱)

مفهومی که حافظ اراده کرده است، با توجه به بافت فرهنگی و اندیشگانی زمان او، به کردار دنیوی و جزای اخروی اشاره دارد. در منظومه‌ی اندیشگانی روزگار حافظ، انسان با کردار نیک و بد خویش سنجیده می‌شود؛ دنیا محل کشت است و عمده‌ی معنای زندگی وابسته به جهان اخروی و پاداش اعمال اوست. از این رو ماه و آسمان در خدمت القای این مفهوم قرار گرفته‌اند و انسان را به یاد اعمال خود و پاداش اخروی می‌اندازند. در شعر شاملو نیز ماه کمابیش همین معنا را منتقل می‌کند. حضور ماه در آسمان، در خدمت انتقال مفهومی فرهنگی - سیاسی است که با توجه به شرایط فرهنگی معاصر و منظومه‌ی فکری شاملو، او نیز همان کارکرد مدنظر حافظ را برای ماه در نظر دارد. البته روشن است که شاملو تلاش می‌کند معنایی تازه را نیز به آن بیفزاید. شاملو نیز برای نو کردن ماه، به بام می‌رود، با عقیق و سبزه و آینه:

به نو کردن ماه/ بر بام شدم،/ با عقیق و سبزه و آینه./ داسی سرد بر

آسمان گذشت/ که: «پرواز کبوتر ممنوع است!»

(شاملو، ۱۳۷۹: ۷۴۲)

درون‌مایه‌ی هر دو سروده حسرت است، اما حسرت حافظ شخصی است و از کشته‌ی خویش در مزرعه‌ی دنیا می‌گوید و حسرت از این‌که عملی درخور نداشته و آن نکرده که به‌کار آید. طبق جهان‌بینی زمان حافظ، انسان در جست‌وجوی سعادت و کمال اخروی است و به این ترتیب، دنیا و آنچه در آن است برای هستی آن‌جهانی صرف می‌شود، اما شعر شاملو، با دغدغه‌های انسان مدرن، در جست‌وجوی آزادی است. بنابراین معنایی که در ذهن دارد با معنای بیت حافظ متفاوت است و اگر کاربرد ماه را در دیگر سروده‌های شاملو نیز در نظر بگیریم، می‌بینیم که ماه نو، بام و داس، اگرچه مشترک با شعر حافظ هستند، اما شاملو با آشنایی‌زدایی از معنای مدنظر حافظ، داس را در معنای سلاحی به‌کار می‌گیرد که ابزار ایجاد خفقان است و ادامه می‌دهد:

چون گزمه‌ها به‌هیاهو شمشیر در پرندگان نهادند / ماه / برنیامد.

(همان)

ماه بر نمی‌آید، چراکه شهر را ظلمت و سیاهی گرفته‌است. دیدن ماه نو، که رمز گشایش و روشنایی است، در حضور ستم و تباهی معنا ندارد. واژه‌ها و بافت عبارت، اگرچه یادآور بیت حافظ است، اما در نهایت مفهومی متفاوت با مفهوم بیت حافظ به مخاطب عرضه می‌شود.

۱.۱.۵. ترکیب‌های حافظانه

ترکیب‌های خاص حافظ در شعر شاملو نیز دیده می‌شوند. شیوه‌ی کاربرد آن به گونه‌ای است که مخاطب آشنا با کلام حافظ، به‌سرعت آن را به‌یاد می‌آورد. برای نمونه، ترکیب «شراب مردافکن»، برگرفته از این بیت حافظ:

شراب تلخ می‌خواهم که مردافکن بود زورش

که تا یک دم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش

(حافظ، ۱۴۰۱: ۱۸۸)

در شعر شاملو نیز به همین شکل به کار رفته، اما کارکرد این شراب به گونه‌ای دیگر است؛ اگر شراب حافظ نتیجه‌ای جز مستی و بی‌خودی و رهایی نداشت، شراب مردافکن شاملو، هیچ مستی و شوری بر نمی‌انگیزد و او را بیشتر به نقشی بی‌جان تبدیل می‌کند:

شرابی مردافکن در جام هواست. / شگفتا / که مرا، / بدین مستی، /
شوری نیست. / سبوی سبزه‌پوش / در قاب پنجره... / آه، چنان دورم /
که گویی جز نقش بی‌جانی نیست.

(شاملو، ۱۳۷۹: ۸۲۰)

افزون بر این، ترکیب «شمعی در رهگذار باد» در کلام شاملو، مصراع «در رهگذار باد، نگهبان لاله بود» را به ذهن متبادر می‌کند. «لاله» چراغ‌دانی است که چون در مسیر باد قرار می‌گیرد، میان خاموش شدن و روشن ماندن پیوسته در نوسان است و نوعی ناپایداری و تعلیق را به همراه دارد. خاموشی، سرانجامی است که حافظ برای لاله می‌پندارد و نگهبانی از این شمع در حال خاموشی را کاری بیهوده تلقی می‌کند. شاملو نیز، در همان بافت زبانی و معنایی، عبارت را به کار گرفته است؛ مرگ مانند از کار ایستادن ساعتی یا خاموش شدن شمع است که در مسیر باد قرار می‌گیرد:

آه، بگذاریدم! / بگذاریدم، / اگر مرگ / همه‌ی آن لحظه‌ی آشناست که
ساعتِ سرخ / از تپش باز می‌ماند / و شمع‌ی - که به رهگذار باد - میان
نبودن و بودن / درنگی نمی‌کند.

(همان: ۵۳۴)

اگرچه ترکیب در بافتی امروزی و متناسب با حال و هوای شعر نو آمده است، اما با توجه به مطالعات شاملو در ادبیات کهن و توجه ویژه‌اش به حافظ، جای تردیدی برای خواننده باقی نمی‌ماند که شاملو در بهره‌گیری از این ترکیب، به حافظ نظری داشته است.

۲.۵. تأثیرپذیری از محتوای حافظانه

عبارت‌های حافظانه در کلام شاملو، با اسلوبی متفاوت از شعر حافظ به‌کار رفته‌اند. شاملو با شیوه‌ی خاص خود، از عبارت‌ها آشنایی‌زدایی کرده و آن‌ها را در مسیری به‌کار برده‌است که با مقصود و محتوای شعرش تناسب داشته باشند. با این حال، هرچند برای خواننده‌ی تازه‌کار و ناآشنا با شعر شاملو، دریافت این تأثیرپذیری و آشنایی‌زدایی دشوار است، اما هنگامی که شعر او را با توجه به پیشینه‌ی آشنایی‌وی با ادبیات کهن و توجه منتقدانه‌اش به حافظ بخوانیم، رد این تأثر را خواهیم دید و شعر شاملو را صورت کمال‌یافته‌ی شعر فارسی و متکی بر میراث شعر کهن و به‌ویژه حافظ خواهیم یافت. وصف انسان در شعر شاملو، یکی از نمونه‌های حافظانه است؛ انسان آفریده از تجلی و شعشعی ذات عشق است، هم‌چنانکه حافظ نیز بی‌خود از شعشعی پرتو ذات ازلی است، باده از جام تجلی صفات نوشیده و می‌گوید:

در ازل، پرتوِ حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
(حافظ، ۱۴۰۱: ۱۰۳)

عشق، در نگاه حافظ، تجلی ذات حق است. چون حق تعالی خواست بر زمین جلوه کند، عشق را آفرید. هرچند به‌صراحت بیان نمی‌شود، اما گویی حافظ نیز عشقی در نظر دارد که در نهاد انسان، به‌ودیعۀ نهاده شده و نیروی فعالی است که او را در زندگی پیش می‌راند. شاملو اما، که همواره انسان را به‌عنوان عصاره‌ی هستی ستایش می‌کند، روشن‌تر از حافظ، در ستایش عشق سخن می‌گوید و آفرینش انسان را تجلی عشق الهی می‌داند. سروده‌ی «میلاذ» شاملو، که گویی به آفرینش انسان اشاره دارد، حکایت زاده شدن عشق است؛ عشق تجلی می‌کند، هم‌چون آفتاب نقاب می‌افکند و از این تجلی، انسان آفریده می‌شود. انسانی که قهرمان شعر شاملوست از تجلی ذات ازلی خلق می‌شود:

ناگهان / عشق / آفتاب‌وار / نقاب برافکند / و بام و در / به صوت تجلی /

در آکند. / شعشعی آذرخش‌وار / فرو کاست / و انسان / برخاست.

(شاملو، ۱۳۷۹: ۱۰۰۴)

بسیار پذیرفتنی است که بگوییم استفاده‌ی شاملو از واژگان موجود در بیت حافظ، تعمدی است یا دست‌کم گواه درونی شدن کلام حافظ برای او و تبدیل واژگان شعرش به بخشی از خزان‌های واژگانی شاملوست، اما چنانکه می‌بینیم، شاملو از واژگان و محتوای حافظانه بهره برده و در ابداعی بی‌نظیر، خلقت ازلی را به تولد انسانی پیوند زده که نه جزئی از خلقت، بلکه نتیجه و ثمره‌ی آن است. انسان شاملو آن‌چنان محترم است که می‌تواند جایگاه الهی و ربوبیت داشته باشد. در شعر حافظ، پرتو حسن الهی است که متجلی می‌شود، اما در شعر شاملو، انسان، خود، آن تجلی ارزشمند است که برمی‌خیزد و به هیئت آفتاب رخ می‌نماید. این آشنایی‌زدایی خاص شاملوست که شعر را صورتی نو بخشیده و آن را در پیوند با مفاهیم معاصر عرضه کرده‌است، چنانکه به‌رغم پیوند با شعر کهن، به‌راحتی می‌توان نشان خاص شاعر دوران معاصر را به او بخشید.

نمونه‌ی دیگر، توصیف عشق در شعر شاملوست. او معتقد است عشق پیش از خلقت آدم و زمین و زمان آفریده شده بود و حضوری ازلی داشت. پیش از آن‌که زمین به هیئت زمین درآید و انسان و انسانیت بر آن پای بگذارد، عشق آفریده شده بود. حافظ نیز بر این باور است که خواست و کشش الهی و اصل شوق است که سبب برکشیدن سقف مینا و خلقت عالم شده‌است:

پیش از این کاین سقف سبز و طاق مینا برکشند

منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود

(حافظ، ۱۴۰۱: ۱۳۸)

این محتوای حافظانه به کلام شاملو نیز راه یافته‌است. او زمین را محصول عشق و شوقی می‌داند که پیش از خلقت انسان، بر آن سایه‌ی مهر افکنده و سبب آفرینش شده‌است:

زمین را انعطافی نبود: / سیاره‌ای آتی بود؛ / لکه‌ی سنگی بود. / آونگ، /

که هنوز مدار نمی‌شناخت زمین... / عشق را چگونه بازشناختی؟ / کجا

پنهان بود حضور چنین آگاهت / بر آن توده‌ی بی ادراک، / در آن

رُستاق کوتاهنوز؟

(شاملو، ۱۳۷۹: ۹۸۸)

چنانکه پیداست، باز هم کلام شاملو نشانی از حافظ دارد و، با این حال، به شیوه‌ی شاملو پرداخته شده‌است.

شاملو سفر عشق را سفری خاصِ انسانِ عاشق می‌داند که اگر عشق نباشد، توان قدم گذاشتن در این مسیر را نخواهد داشت:

اگر عشق نیست، / هرگز هیچ آدمی زاده را / تاب سفری این چنین / نیست!

(همان: ۵۹۶)

و چه نزدیک است این مفهوم با بیتی از حافظ، که بعید نیست در ناخودآگاه شاعر مانده باشد و به شعرش راه یافته باشد:

به عزم مرحله‌ی عشق، پیش نه قدمی که سودها کنی، ار این سفر توانی کرد

(حافظ، ۱۴۰۱: ۹۷)

۶. نتیجه‌گیری

حضور حافظ را در شعر شاملو می‌توان در دو جنبه دسته‌بندی کرد: یکی حضور لفظی حافظ است (شامل نام حافظ و الفاظ حافظانه) و یکی معانی حافظانه، که به نظر می‌رسد به صورت آگاهانه، در شعر به کار رفته‌اند و هرچند شاعر کوشیده‌است با آشنایی‌زدایی از این مفاهیم، جامه‌ای متناسب با شعر امروز به آن بپوشاند، اما همواره وجود علاقه‌ای معنوی - آن چنانکه در مبحث حقیقت و مجاز در علم بلاغت وجود دارد - و یا قرینه‌ای لفظی، نشانگر تعلق آن واژه یا معنا به حافظ است. دور از ذهن نیست اگر بگوییم شاملو تعمدی در این امر داشته‌است و با کشف این پیوند، میان حافظ و شعر خویش لذتی هنری به خواننده پیشکش می‌کند. به‌طور کلی، نمونه‌های حافظانه در شعر شاملو، اگرچه بسیار نیست، اما همین اندک نیز گویای عمق تأثیر حافظ بر اوست و نشان می‌دهد که شاعر دلبستگی عمیقی به این میراث کهن شعر فارسی دارد.

منابع

- اتحاد، هوشنگ. (۱۳۹۳). پژوهشگران معاصر ایران. تهران: فرهنگ معاصر.
- بشردوست، مجتبی. (۱۳۹۸). در جست‌وجوی نیشابور(زندگی و شعر محمدرضا شفیعی کدکنی). تهران: ثالث.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۴۰۱). دیوان. به کوشش محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: زوار.
- حیدری، علی. (۱۳۹۹). «جامعیت فرهنگی اثر ادبی حافظ»، مطالعات هنر اسلامی. سال ۱۶، شماره ۳۷، صص ۱-۱۷.
- دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۸۴). سایه‌روشن شعر نوی پارسی. تهران: فرهنگ سیف، عبدالرضا؛ محمودی، آزاد. (۱۳۸۴). «سایه‌ی حافظ در غزل‌های سایه (هوشنگ ابتهاج)»، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. شماره ۱۷۵، صص ۵۵-۷۲.
- شاملو، احمد. (۱۳۷۹). مجموعه اشعار. تهران: نگاه.
- کاظمی سنگدهی، آرمینه و دیگران. (۱۴۰۰). «بازآفرینی مضامین محوری حافظ در شعر معاصر»، فصلنامه‌ی کارنامه‌ی متون ادبی دوره‌ی عراقی. سال ۲، شماره ۳، صص ۵۵-۸۸.
- محمدی، حسین؛ نیکوبخت، ناصر. (۱۳۹۲). «بررسی مقایسه‌ای شعر حافظ و هوشنگ ابتهاج». فصلنامه‌ی علمی-پژوهشی کاوش‌نامه، سال ۱۴، شماره ۲۶، صص ۱۲۱-۱۴۵.
- نوروزی، یعقوب؛ آب‌برین، سیف‌الله. (۱۳۹۸). «تأثیر حافظ بر ذهن و زبان شفیعی کدکنی». علوم ادبی، سال ۹، شماره ۱۵، صص ۳۱۵-۳۴۵.

